

کتاب خانواده در اسلام

چاپ ششم تیر ماه 1359

تیراژ 5000 نسخه

چاپخانه طلوع آزادی

## سیستم های اطلاعاتی

و

## مسئله حجاب

سخنرانی: ابوالحسن بنی صدر

### بسم الله الرحمن الرحيم

... بحث را در زمینه تبلیغات و در نتیجه دستگاه های اطلاعاتی و وظایف این دستگاه ها در اجتماع شروع می کنیم. بنابراین ابتدا یک مقدمه علمی را از جهت کار فکر بشری برای حصول نتیجه ای شرح می دهیم: هر عملی که شما انجام می دهید مسبوق به یک اطلاعاتی است به اینصورت که باید اطلاعاتی داشته باشید تا بتوانید آن عمل را انجام بدهید ولو برداشتن لیوانی از روی میز باشد. درست شما باید اطلاعاتی داشته باشید تا بدانند که توانایی و نیرویی که باید بکار ببرد و این لیوان را بردارد چقدر است. و نیز این را هم قبلاً باید بدانید که اگر نیرو را بکار برید آن لیوان از جا بر می خیزد یا نه. در دنیا کاری را که بتوان انجام داد بدون اینکه دهنده راجع به آن کار اطلاعاتی نداشته باشد وجود ندارد. نه انسان می تواند این کار را انجام دهد و نه الکترون که کوچکترین واحدی است که بشر شناسایی کرده است.

هر الکترونی را که در نظر بگیرید فضایی دارد که اطلاعات را در آنجا جمع می کند و اعمال خودش را طبق اطلاعاتی که دارد انجام می دهد. کسانی که فیزیک انفورماتیک کار نموده و تحقیق می کنند می دانند (می گویند) که: هر الکترونی 4 دسته اعمال انجام می دهد:

**1- گرفتن اطلاعات** - ابتدا الکترون با محیط خارج تماس می گیرد و روی اطلاعات و دستگاه اطلاعاتی که دارد محیط را شناسایی کرده و از این محیط اطلاعاتی را که هست، می گیرد. مانند بچه ای که به او بگویند که در شب و تاریکی از اطاق بیرون بیاید. اول سعی می کند که مجهول بودن محیط را اظهار کند (از طریق همان ترسی که نشان می دهد) و می گوید که من اطلاعی از این محیط ندارم و نمی توانم در آن عمل کنم. آن ترس معنایش این است. بعد مثلاً مادرش به او می گوید: نترس، چیزی نیست، کلید چراغ فلان جاست. برو چراغ را روشن کن و بیا. الکترون هم همین کار را می کند. اول با نگرانی به محیط نگاه می کند و طبق دستگاه اطلاعاتی خودش متناسب با آن اطلاعاتی که دارد چیزهایی را که به نظرش می رسد که از محیط می تواند بگیرد، می گیرد.

**2- تجزیه و تحلیل اطلاعات** - الکترون اطلاعاتی را که از محیط می گیرد داخل خودش آورده و بر روی اینها عمل می کند. منظور از عمل کردن این است که آنها را تجزیه و تحلیل می کند و هر کدام از این اطلاعات را در دستگاه خودش و در جای خودش قرار می دهد. مانند دستگاه تبلیغات مثلاً رادیو و تلویزیون که اطلاعات و اخبار را از بیرون می گیرد و بین دستگاه های مختلف پخش می کند. مثلاً رادیو و تلویزیون حتماً مسئول اخبار اقتصادی

و سیاسی و اجتماعی و مسئول امور فرهنگی و غیره ... دارد. هر کدام از این اخبار در یکی از همین قسمت‌ها می‌رود و جای خودش را پیدا می‌کند. این کار دوم الکترون است.

3- جا افتادن اطلاعات - بعد از اینکه الکترون جای هر کدام از این اطلاعات را پیدا کرد شروع می‌کند روی اینها کار کردن تا ببیند که آیا می‌تواند این اطلاعات را در دستگاه خودش جا بیندازد یا خیر. اگر توانست و جا انداخت بلافاصله به مأمورین خودش دستور تماس با موجودی را می‌دهد که این اطلاعات را گرفته است.

4- توحید یا عشق - بعد از تماس اگر الکترونی دید می‌تواند با او جمع شود، زود جمع می‌شود و اگر دید نمی‌تواند، زود می‌گوید: درها را ببند و به طرف بگو که مثلاً آقا یا خانم نیستند تا آن بدنبال کارش برود. اگر توانست «وحدت» کند یعنی اگر اطلاعات در دستگاه الکترون جا افتاد همان پدیده‌ای اتفاق می‌افتد که به آن «توحید» یا «عشق» می‌گویند. یعنی الکترون با یک پدیده دیگری که این اطلاعات را از او گرفته است وحدت می‌کند. فکر بشری یک کار بیشتر از اینهم انجام می‌دهد و آن کار این است که «معنی» و «مفهوم» می‌دهد به آنچه که دریافت کرده است و در دستگاه خودش آنها را تجزیه و تحلیل می‌کند و در نظام اطلاعاتی اش جا می‌اندازد و بعد شروع به نتایج بیرون آوردن از آن می‌کند.

مثلاً فرض بفرمایید که یک فیزیکدانی یا یک شیمی دانی با این پدیده‌ها (اتمها) در آزمایشگاه، آزمایش انجام می‌دهد و از اطلاعاتی که از آن می‌گیرد یک تئوری و یا یک نظریه بر اساس واقعیتها می‌نویسد. پس کار اندیشه این بازتاب واقعیت تنها نیست، چنانچه کار الکترون هم تنها این نبود. اما کار اندیشه این است که علاوه بر اینکه ترتیب وحدت را می‌دهد یک کار بیشتر هم انجام می‌دهد. یعنی یک نظریه‌ای درست می‌کند تا طبق آن بعد از این هم بتواند هر چه را که پیش می‌آید عمل نماید.

تمام واقعیت مسئله اساسی «کیش شخصیت» نتیجه همین کار فکر است. اگر فکر، روی اطلاعات ناقصی که گرفت نظریه‌ای درست کرد و آن را اساس کار خودش قرار داد، طبیعتاً بعد از این هر اطلاعاتی که بدست آورد اول به آن نظریه می‌دهد که آن کارش را ساده می‌نماید و این بر خلاف کار الکترون است یعنی آن اطلاع اگر به آن نظریه سازگار شد آنرا به داخل کله راه می‌دهد که بر روی آن کار کند و اگر نخورد همان دم در مرخصش می‌کند و می‌گوید برو به امان خدا که تو بدرد ما نمی‌خوری.

غالب دخل و تصرف هایی که در اطلاعات و اخبار و افکار می‌شود نتیجه همین نظریه‌هایی است که هر انسانی برای خودش می‌سازد، و آن را ضابطه قرار می‌دهد. به این معنی که هر واقعیتی را که از خارج گرفت، زود به آن دستگاه می‌دهد که اگر با آن سازگار شد به آن اجازه ورود می‌دهد. در هر حال یک قرنطینه و باصطلاح یک «ساواکی» برای فکر خودش درست می‌کند و هر چیزی را اول از آن ساواک رد می‌کند که اگر عیبی در کارش نبود به آن اجازه ورود در کله را می‌دهد. بنابراین این دستگاه صافی موجب می‌شود که مغز من و شما دیگر اطلاعات را همانطور که هستند نمی‌گیرد، بلکه به صورتی می‌گیرد که اول صافش کرده و سپس به آن داده‌اید، که آنها اطلاعات واقعی نیستند. این است که اعمال بعدی این اندیشه تابع آن نظریه‌ای است که قبلاً پذیرفته و طبق آن عمل کرده است.

خوب، حالا به واقعیت برگردیم، آیا از هر نفر ما یک نفر را پیدا می‌کنیم که این نظریه‌های ذهنی، این مطلق‌های ذهنی را نداشته باشند و اطلاعات را همانطور که هستند به مغز آنها رفته و مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرند و اساس عمل و فکر آدمی بشوند؟ آیا هست؟ گمان من این است که نیست. دلیل هم همین است که اگر 313 نفر از آن آدمها پیدا بشوند که هیچ خبری را برای خودشان سانسور نکنند و واقعیت را همانطور که هست، بخودشان راه بدهند، هسته قیام جهانی برای آزادی بشر فراهم شده است. در غرب هم یک حرفی می‌زنند، همان دانشمندان غربی می‌گویند که: «دانشمند اگر نظریه نسازد که دانشمند نیست و اگر هم بسازد که از همان لحظه‌ای که این نظریه را می‌سازد خودش هم بتدریج زندانی همان نظریه‌اش می‌شود». یعنی در حقیقت حرفش

همان است که زده است و از آن ببعد غالباً تکرار و مکررات می شود. حالا حرف اینجاست که چه بکنیم که «انسان هم نظریه بسازد و هم خودش اسیر نظریه اش نشود». یعنی آن نظریه ساواک خودش نشود. این همان چیزی است که در اسلام به آن «جهاد اکبر» می گویند و جواب آن سؤال «مبارزه دائمی» با ذهنیتی است که انسان را وادار می کند که طبق او امرش عمل بکند. این مبارزه دائمی، این ورزش دائمی و این کوشش دائمی در نظر اسلام بزرگترین جهادی است که انسان می تواند و باید بکند.

مسئله فوق که بر من معلوم شد در نتیجه تمام آن چیزهایی را هم که در مدرسه خوانده بودیم، پس از اینکه فهمیدیم قضایا به اینصورت است، زیر رو شد. از جمله قرار گذاشتیم که بروم و چند موردش را امتحان کنم زیرا بر من معلوم شد که در طبیعت رابطه ها نباید بر اساس «زور» باشد، پس باید «انتخابی» باشد به این معنی که هر پدیده ای پدیده دیگر را بر اساس اطلاعاتی که دارند و این اطلاعات با هم سازگار می باشد انتخاب می کند نه این که بر اساس زور این کار را بکند مثلاً در مسئله انعقاد نطفه به ما می گفتند که در رحم مادر تخم نر به طرف تخم ماده می دود و هر کدام که زودتر رسید به داخل می رود. اما طبق نظریه فوق که اصل «عدم زور» است، این پدیده بدینصورت نباید باشد زیرا در این واقعه «زور» اساس قرار می گیرد. یکی از مواردی که واقعاً معلوم شد همینطور است همین مسئله «انعقاد نطفه» است و بر همین اساس (عدم زور) می توان بسیاری از مسائل دیگر را توضیح داد که مثلاً چرا یک موجودی ناقص الخلقه می شود؟ قبل از اینکه بخارج بروم یکی از بحث هایی که مابین جوانها بود همین موضوع عجیب الخلقه بودن بعضی موجودات بود که این با اصل عادل بودن خداوند جور در نمی آمد. مثلاً می پرسیدند: این موجود چرا عجیب الخلقه درآمده است؟ آن یکی چرا خوشگل درآمده است؟ آن یکی چرا زشت درآمده است؟ و از این قبیل حرفها ... اما وقتی شما بدانید که دستگاه اطلاعاتی تخم ماده و تخم نر است که همدیگر را انتخاب می کنند این مسئله حل می شود. زیرا آنطور نیست که هر کدام از تخم ها زودتر رسید به داخل برود و آن بدینصورت است که تخم های نر می روند بدور آن تخم ماده می چرخند و هر کدام از آنها که دستگاه اطلاعاتیشان با تخم ماده مشابه بود اجازه می گیرد که به داخل برود و در غیر اینصورت اجازه ورود نمی گیرد. بنابراین از نظر شما است که یک پدیده ناقص الخلقه می شود ولی از نظر آن جفت، کاملترین جفت است.

بعد البته ما انقلابی هم در روش علمی بوجود آوردیم و پیشنهاد کردیم روش علمی جدیدی را که بعضی هموطنان ما بکار برند که یک مورد آن هم در شیمی بود:

بر پایه همین روش یکی از شیمی دانان هموطن ما روی ارثی بودن امراض کار کرد. می دانید که یکی از جهات ارثی بودن امراض این است که آنزیم ها (اصطلاحی که وی بکار برد) این اطلاعات را از یک نسل به نسل دیگر منتقل می کنند و کار او هم کار روی همین آنزیم ها بود که سیستم اطلاعاتی آنها را تصحیح کند و اگر نشد حذف نماید (1). بنابراین بر این اساس می توان آنزیم هایی را که سازنده اینها هستند با تصحیح دستگاههای اطلاعاتی شان تغییر داد و در غیر اینصورت حذف شان کرد. زیرا سابقاً نمی دانستند که این کار شدنی است ولی حالا دوست ما این را کشف کرد که شدنی است. بنابراین کلی از امراض ارثی را با حذف آن آنزیمهایی که دارای اطلاعات نادرست هستند می توان از بین برد. وقتی که این مطلب بر شما روشن شد که اطلاعات صحیح و اطلاعات غلط چقدر در اعمال ما و در افکار ما تأثیر می کند می توانید دریابید که این دستگاه 2500 ساله شاهنشاهی چگونه دستگاه سانسور بوده است و چقدر اطلاعات غلط به مردم داده است.

البته باید بدانید که انسان نمی تواند بدون اطلاعات زندگی کند زیرا اعمالش را نمی تواند انجام دهد. عملی در این جهان انجام نمی گیرد مگر اینکه شما آنرا بر اساس یک دستگاه اطلاعاتی انجام بدهید و این مطالعاتی که این علمای الکترون انجام دادند معلوم می کند که هر الکترونی که شما بگیرید، اطلاعاتش از ازل است تا به ابد، یعنی از ازل است تا وقتی که دارد مطالعه می شود و این اطلاعات هیچگاه از بین نمی رود. شما نمی توانید یک اطلاعات

غلطی را پا کنید. برای تجربه می توانید در مغزتان آزمایش کنید و ببینید می توانید یا نه؟ مگر اینکه مغز انسان را بردارند. زیرا هر الکترون مغز شما را که بگیرند اطلاعات دارد و تنها کاری که بشر می تواند انجام دهد تصحیح اطلاعات است و حذف اطلاعات ممکن نیست. تصحیح اطلاعات هم باید در مبانی صورت بگیرد، در پایه های اطلاعات صورت بگیرد، مثلاً اگر خبری آمد که دیروز در ویتنام، چین نصف مملکت را با بمب اتم از بین برد (در اینکه در این اطلاعات یک نکات درستی است که اگر بکلی دروغ بود ممکن نمی شد کسی آنرا بگوید حرفی نیست. برای اینکه چین و ویتنامی باید در جنگ باشند تا بتوان گفت که بمب اتم بکار بردند) احتمال این وجود دارد که بمب اتم را دروغ می گوید. جنگی اتفاق افتاده است، نصف مملکت هم از بین رفته ولی بمب اتمش اضافه شده است و دروغ بوده و می خواسته تحریف کند. بنابراین ما دو گونه می توانیم این خبر دروغ را تصحیح بکنیم، یکی بنویسیم خبری آمده بود که: چین در جنگ ویتنام، بوسیله بمب اتم نصف مملکت را از بین برده است ولی این خبر دروغ است. دوم اینکه بیاییم جزء جزء خبر را در آورده و ببینیم که صحیح و ناصحیحش کجاست. اطلاعات غلط را برداریم و بجای آن اطلاعات صحیح قرار دهیم و بگوییم که راجع به آن خبری که مثلاً دیروز گفته بودند صحیحش این است.

البته هر دو روش تکذیب است اما این دو روش یکسان نیست. تأثیراتش هم در مغز آدمی یکی نیست. در روش اولی وقتی که آن خبر تکذیب می شود محل کلی حرف باقی می گذارد که: خوب، آن خبر چه بود و این تکذیب چیست؟ نخیر اینها که تکذیب کرده اند کلک در کارشان بوده است و ... هزار تا حرف درباره آن در می آید. بعضی ها اعتماد می کنند و بسیاری هم اعتماد نمی کنند. در روش دوم، جزء جزء اطلاعات معلوم است، داده هایش هم معلوم است، خواننده یا شنونده ای که اهل غرض و مرض نباشد می گوید: خیلی خوب، آن یکی خبر دروغ بوده و این یکی هم صحیحش است و دستگاه اطلاعاتی خودش را تصحیح می کند.

اگر شما عقاید روی زمین را نگاه کنید هیچ عقیده ای یافت نمی شود که با عقاید دیگر عنصر مشترکی نداشته باشد. حتی اگر این دو مکتب و این دو عقیده الهی و مادی باشند نمی توانند با هم مشترکات نداشته باشند برای اینکه این دو مکتب بر یک اطلاعاتی استوارند که اینها عمومی است و مال همه بشر است. این دو مکتب بر یک مسائلی ناظرند که این مسائل مربوط به همه بشر است. بنابراین 2 طریق است که اینها بنشینند و با هم صحبت کنند. طریق اول که متداول است این است که طرفین همدیگر را سانسور کنند. اولی به دومی بگوید که تو چیزی بارت نیست و دومی هم همین حرف را به اولی بزند. اولی به دومی بگوید هر چه تو می گویی غلط است و دومی هم به اولی بگوید هر چه تو می گویی باطل است. یا مثلاً یکی به دیگری می گوید که در دستگاه فکری تو این غلط ها است و اگر کم و زیاد هم گفت عیب ندارد. می دانید که بسیاری از ما اعتقاد داریم که برای عقیده دروغ گفتن اشکالی ندارد و آن را خدمت به عقیده می دانیم. و همه ما کم و زیاد این طرز فکر را داریم. بنابراین بر این اساس اولی یک دروغی برای عقیده اش می گوید و دومی هم همینطور.

روش دوم این است که این دو، دستگاه اطلاعاتی خود را کنار هم بگذارند و ببینند که مشترکاتشان کجاست و اینها را جدا کنند. بعد ببینند که نکات مورد اختلافشان کجاست و در آن نقاط اختلاف صحیح و غلط کجاست و آنها را یک به یک کنار هم بگذارند و ایندو عقیده طبق این روش بالاخره به یک عقیده مشترک می رسند. آیا بنظر شما کدامش بهتر است؟ مسلماً دومی، زیرا این روش با سانسور سازگار نیست ولی اولی با سانسور سازگار است. این است که بزرگترین دشمن بشر سانسور است. (2)

مبارزه با کیش شخصیت هم یعنی همین مبارزه با سانسور که البته این مبحث بطور مفصل در کتاب «تعمیم و امات و مبارزه با سانسور» مطرح شده است. پس مبارزه با کیش شخصیت یعنی اینکه شما مبانی اطلاعات غلط را تصحیح بکنید بطوریکه ذهنیاتی که بهم رسانده اید دیگر بر مغز شما حکومت مطلقه پیدا نکنند و شما بتوانید که خودتان را از شر آنها راحت بکنید.

حالا شما مثلاً دوازده کلاس درس خوانده اید ما هم همینطور، وقتی که دیپلم شدیم خیال می کردیم که علامه دهر شدیم. مرحوم پدرم هرگاه که من صحبت می کردم می گفت: بله، آقا دیگر دیپلم شده اند، علامه شده اند و دیگر نقص در کارشان نیست و ما را دست می انداخت و حق هم داشت برای اینکه ما زیر بار هیچ چیز نمی رفتیم و خیال می کردیم که علوم همان چیزی است که ما داریم. ذهنیتی بر ما حکومت می کرد که این ذهنیت واقعیت نداشت، هیچ واقعیت علمی نداشت. مثلاً من که در ایران لیسانس اقتصاد را گرفتم و کارهای تحقیقی نیز می کردم گمان می کردم که از اقتصاد خیلی چیزها می دانم تا اینکه به خارج رفتم و دیدم که من اصلاً آن مباحث را در آنجا نمی فهمم زیرا دروس اقتصادی را در دانشگاه که به صورت جزوه های فارسی بود، حفظ می کردیم و جواب می دادیم و نمره ای می دادند و ما قبول می شدیم. اما در خارج اینطور نبود. استاد «چرا» می پرسید و ما باید جواب می دادیم. آن «چرا» را دانشجوی فرانسوی می فهمید برای اینکه از دبستان و دبیرستان با آن دستگاه فلسفی خو کرده بود و می فهمید که مثلاً «کینز» که دوتا منحنی را با هم قطع می دهد چه منظوری دارد. ولی من اصلاً مبانی فلسفی فکر او را بلد نبودم، در نتیجه باید حفظ می کردم. و اگر انسان مطلبی را حفظ کرد بدون اینکه از او «چون و چرا» ئی بخواهند می تواند جواب دهد اما اگر «چون و چرا» بخواهند نمی تواند و با یک «چونی» و «چرائی» تمام دستگاه فکری ما بهم می ریخت. ناچار آمدم گفتم خوب، ما از اول شروع می کنیم و انسان باید تواضع داشته باشد و هنگامیکه دیدیم آنهایی را که خوانده ایم لیسانس است ولی علم نیست (علم یک چیز است و ورقه یک چیز دیگر)، و باید از ابتدا بخوانیم، شروع کردم به تحقیق این مسئله که ببینم پدر و مادر لغتها از کجا آمده اند. بعنوان مثال لغت رشد (Development) را در نظر گرفتم که ببینم از کجا آمده و بعد می فهمیدیم که این لغت از فلسفه آمده، از یونان آمده و بتدریج وارد قلمرو علوم اجتماعی شده و در اقتصاد معنایی پیدا کرده است. این را که فهمیدیم، پی بردیم که در ایران ماهمه چیز را که بعنوان «اقتصاد و توسعه» خوانده ایم اباطیل بوده است برای اینکه حتی مترجم هم نمی دانسته است که معنای این کلمه چیست. مترجم در دیکسیونر یا کتاب لغت فرانسه به فارسی نگاه کرده و برای این لغت چند ترجمه دیده و آنوقت مثلاً توسعه را انتخاب کرده است زیرا بنظر او این لغت را مردم می فهمند. توضیحی هم پیرامون این لغت نداده است زیرا خودش هم نمی دانسته و خواننده نمی توانسته بفهمد که این لغت در اقتصاد چه معنایی دارد. آیا واقعاً معنی این لغت در اقتصاد همین است؟ نخیر، این کلمه کلی معنی دارد. یا مثلاً کلمه ساخت (Structure)، ما در ایران این کلمه را که می خواندیم برایمان عجیب و غریب بنظر می آمد. یکی می گفت ساخت، یکی می گفت ساختار، یکی می گفت ترکیب و یکی می گفت ساختمان، و بالاخره ما نفهمیدیم که معنی اش چیست تا اینکه رفتیم آنجا و دیدیم که مثلاً آقای «گورویچ» راجع به این کلمه چه فرمودند و یا کسان دیگر چه گفته اند و بعد همه آن ها را فیش کردیم که الآن موجود است.

بنابراین برای یک جوان فرانسوی بعلت اینکه با این زبان خو کرده است می داند که این کلمه یعنی چه، ولی من به علت اینکه اصلاً با این زبان خو نداشتم، اطلاعاتی را که از این کلمه می گرفتم نمی توانستم بفهمم که اصلاً چه معنایی دارد. زیرا این لغت در ادبیات فلسفی آنها یکجای معین و یک معنای مشخصی دارد و همینطور جلو آمده تا وارد قلمرو علوم اجتماعی گشته و در آنجا معنایی پیدا کرده است.

همینطور مثلاً کلمه «مکانیسم» که غالباً شما این کلمه را شنیده اید و علیرغم بکار بردن آن آیا واقعاً می دانید که معنی اش چیست؟ ممکن است برای بعضی از شما بطور مبهم معنایی هم داشته باشد اما معنای مبهم یک چیز است و معنایی که در ادبیات دارد چیز دیگری است. پس بنا بر این اگر انسان بخواهد بطور جدی قضیه ای را بفهمد باید جریان فکری را از ابتدا بررسی کرده و جلو بیاید. ولی آن دانشجوی فرانسوی یا آلمانی محتاج به اینکار نیست، برای اینکه این ها را از همان ابتدا در بچگی و در خانه اش و ... استعمال نموده و به آن خو کرده و همینطور بالا آمده است. اما برای ما اینطور نیست زیرا رشته فرهنگ ما قطع شده و اقتصاد ما دنباله فکر فلسفی «ملاصدرا» که نیست تا ما بفهمیم آن کلمه چطور آمده و وارد این قلمرو شده است، یا بفهمیم که معنای این جمله ای که

می خوانیم چیست؟ مال ما ترجمه آن متنی است که از اروپا آمده است و نتیجتاً دستگاه اطلاعاتی ما کاملاً ساده و بسیط است و اطلاعات کافی ندارد تا بتواند آن مفهوم را بگیرد و روی آن کار کند. و بخاطر همین است که دانشجویان ما نمی توانند به مرحله ابتکار گذر کنند. و اگر ما بخواهیم بنای علمی کشورمان را تجدید کنیم، این کار خیلی عظیمی است که باید انجام بدهیم و یک جریان قطع شده را به هم متصل نماییم.

بنابراین وقتی این مطالب برای ما روشن گشت، مقداری هم برایمان تواضع آورد و آن اینکه فهمیدیم آن دعوایی که ما روی افکار می کردیم باطل بود و این حرف حافظ درست است که می گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

به جهت اینکه طرز فکرهای مختلفی را اگر کسی پذیرفت با تیر و تفنگ و ... نمی توان از مغزش بیرون آورد، با تحقیر و دست انداختن هم نمی توان اینکار را کرد. بعنوان مثال دیده ام شخصی یک مقاله ای راجع به کتاب ما نوشته است که حالا به مناسبت گریزی هم به آن می زنیم. این شخص نوشته است که این حرفها کلیات است و کلی بافی است. خوب این یک روش تخریبی است، زیرا هر کس به هر کس می تواند بگوید آقا شما حرفهایت کلی بافی است. آخر باید گفت به چه دلیل کلی بافی است؟ همینطور هوایی که نمی شود گفت. من هم می توانم بگویم که هر چه شما می گوید مزخرفات است. به این ترتیب نه مبادله فکری ممکن شده، و نه غلطی درست می شود.

ما در خارج این مطلب را که فهمیدیم بنای بحث را عوض کردیم و بحثهای آزاد در خارج از کشور که بوجود آمد از همینجا بود و بنایش بر این مسئله مهم بود که باید طرز فکرهای مختلف را دانست والا به زور و دنگ و دروغ و ... روشهای تخریبی نمی توان یکدیگر را از میدان بدر کرد. مثلاً فرض نمایم یک طرز فکری بر این اساس باشد که مرتباً نقطه ضعف از طرف مقابلش گیر بیاورد و آن را کم و زیاد هم بکند و تعدادش را هم از 10 تا به 10000 تا برساند. ولی همانهایی که بخودش اضافه می کند آیا دستگاه اطلاعاتشان به چه صورت است؟ اگر تو می خواستی انقلاب کنی، اینهایی که آورده ای همه ضد انقلابی هستند. چرا؟ زیرا اولاً: خود شما آنها را با اطلاعات غلط آورده ای و ثانیاً: دستگاه اطلاعاتی آنها تصحیح نشده بلکه اطلاعات غلط شما با دستگاه اطلاعاتی غلط آنها ترکیب گشته و معجونی پدید آورده است که خیال می کنید طرفدار شماست.

اینکه احزاب سیاسی ما ناتوان شدند و بجائی نرسیدند غیر از این نیست. زیرا هر کسی که از راه می رسید، فقط با پرسیدن اسم و رسم و شماره شناسنامه و ... عضو حزب می شد. آخر به چه اساسی؟ بر چه پایه اطلاعاتی؟ بر اساس و پایه و دستگاه اطلاعاتی که حزب به او می دهد. خب اینکه یکطرفه است و او که این اطلاعات را می گیرد اگر این اطلاعات صحیح نباشد، دستگاه اطلاعاتی ناصحیح او باید متناسب با این اطلاعات بوده باشد که بطرف حزب آمده است. آیا غیر از این است؟ پس این جناب عضوی که این حزب پیدا کرده است همان انسان سابق است به اضافه تقلباتی که از اینجا گرفته است. یعنی در حقیقت تقلبات و خرابی در وی اضافه گشته است ولی نقصان نیافته است.

حالا این مقدمات برای حصول این نتیجه بود و بعداً اگر سؤال و جوابی هم بود به آن می پردازیم:

اطلاعاتی که شما به مردم می دهید یکطرفه است. طرف مقابل ندارید که به شما بگوید آقا این اطلاعات شما کم و زیاد دارد. شما متنی را می خوانید و دنبال کارتان می روید و مردم اگر رادیو و یا تلویزیون را روشن کردند خواه ناخواه این اطلاعات را باید بگیرند. بنا بر این من ترجیح می دهم که اطلاعات را شما (خطاب به کارمندان رادیو و تلویزیون و کلیه رسانه های گروهی) یا اصلاً ندهید و یا آنچه را که می دهید باید عین واقعیت باشد.

آیت الله زنجانی درسی به من آموخت (البته درسهای دیگر هم آموخت اما این درسش خیلی به درد من خورد) که: کسی از شما توضیح طلب ندارد. شما مجبور نیستید که توضیح بدهید. اگر مسئله ای پیش آمد و از شما

پرسیدند که آقا فلان چیز چرا فلان شد، شما مجبور نیستید که توضیح بدهید. اما اگر توضیح دادید باید حواستان را جمع کنید زیرا اگر کم و زیاد گفتید یقه تان را می چسبند و باید شما مرتب دنبال این توضیح بدوید و شاید هم آخر به آن نرسید.

بنا بر این کسی از شما اطلاعات طلب ندارد که شما مجبور باشید هر جنبه ای را که از هر جای دنیا جنبیده است، شما این را حتماً به اطلاع عموم برسانید. مردم چنین طلبی را از شما ندارند. اما اگر شما خبری را کم و زیاد گفتید این جامعه است که باید دنبال خبرهای شما بدود، خود شما هم باید دنبالش بدوید و آخر سر هم درست نمی شود. شما یک کار دیگر هم می توانید بکنید که این مبادله اطلاعات را از حالت یکطرفه خارج نماید و آن این است که حتی المقدور سعی نمایید اطلاعاتی که به مردم می دهید از زندگی خود مردم گرفته باشید تا بتوانند و مجال داشته باشند که اطلاعات شما را ارزیابی کنند و مطلب شما را با زندگی خودشان بسنجند و ببینند که کم و زیادش کجاست. مطلب سوم این است که هیچگونه دستگاه اطلاعاتی که با ایدئولوژی توأم نباشد در دنیا وجود ندارد و شما هر جمله ای که بگویید محتوای ایدئولوژیکی دارد. بعنوان مثال یکی از شما جمله ای را بگوید که من بگویم که ایدئولوژی او چیست.

یکی از حضار: «آقای بنی صدر، دیر آمدند».

بنی صدر: اینکه شما می گوئید آقای بنی صدر آمدند و دیر آمدند، اصل «این همانی» را قبول دارید والا این جمله را نمی گفتید. البته می توان چند مثال دیگر هم زد ولی می خواهم وقت شما در مباحث فلسفی صرف نشود والا می توانستم بگویم که شما اصل «تقدم علت بر معلول» را هم قبول دارید. البته من در مورد شما قضاوتی نمی کنم، بلکه فقط می گویم اگر شما این اصول را نداشتید این جمله را به این صورت نمی گفتید. مثلاً اگر «هگلی» بودید جمله را طور دیگری بیان می کردید. پس منظور این بود که بشر قادر نیست جمله ای بگوید که در آن ایدئولوژی نباشد. چرا؟ به همان دلیلی که عرض کردم آنچه را که انسان می سازد بر اساس آن نظریه های راهنمایی است که قبلاً پذیرفته است. والا مبارزه با کیش شخصیت که دیگر اهمیتی بهم نمی رسانید. بنابراین هیچکس از شما انتظار ندارد خبری را که به مردم می دهید در آن هیچ ایدئولوژی نباشد، این کار شدنی نیست. ولی اینرا بدانید که یک در میان حاشیه رفتن و خبر را وسیله القاء ایدئولوژی نمودن، بدترین نوع سانسور است. حالا این ایدئولوژی هر چه می خواهد باشد. من به علت اینکه مسلمانم قبول ندارم که چنین شیوه ای برای تبلیغ اسلام صحیح باشد. من عقیده ام این است که اینکار تبلیغی است برای خرد کردن اسلام. و هر عقیده دیگری هم همینطور است. خبر باید عین واقعیت باشد یعنی تا جاییکه بشر می تواند باید عین واقعیت را ببیند، بیشتر از آن هم البته از شما نمی توان انتظار داشت. اگر غیر از این عمل کردید می خواهید فکری را القاء کنید که در همان سیستم شاهنشاهی هم بهمان نحو عمل می شد. فرض بفرمایید که تظاهراتی برای گوشت شده است. و شما می خواهید اعلام کنید که این کار نتیجه تحریک سیاسی بوده است. این فرض اول شماست. پس بنا بر این خبر را طوری مرتب می کنید که با این فرض اول شما سازگار باشد. اینکار شما پدر جد آن واقعیت را تحریف می کند، زیرا این واقعیت نیست که شما می خواهید بگویید، بلکه استخدام واقعیت بمنظور این است که آنچه را که شما می خواهید، بر مردم تحمیل کنید و در مغزشان کنید که عملی که انجام گرفته است قضیه گوشت بهانه اش بوده و این عمل، انگیزه سیاسی داشت است. البته ممکن است همینطور هم باشد اما در اینصورت خود واقعیت، یعنی عناصر اطلاعاتی که شما از واقعیت می گیرید این موضوع را افشا می کند و لزومی ندارد که شما یک در میان بگویید: «عناصر خرابکار عده ای را تحریک کرده و این عده به مناسبت اینکه درجایی گوشت را دیر توزیع کرده بودند در آنجا رخنه کرده و سر و صدا براه انداختند و قوای فلان وارد شده و عملیات انجام دادند و چنین و چنان کردند».

خوب مسلم است که این خبر ساختگی است. ولی در مواقعی است که واقعاً تحریکی در کار بوده است که خوب عناصرش در خود تحریک است و نه در فرض اولیه شما. یعنی وقتی که شما به محل رفتید می توانید محرک را پیدا کنید، انگیزه های تحریک را پیدا کنید و نیز تأثیراتی که این تحریک بر واقعیت گذاشته است کشف کنید و حاصل این 3 تحریک را در آورده و بگویید: این اولش است، این وسطش است و اینهم آخرش و این هم نتیجه اش، در غیر اینصورت اگر به صورت اول شما آن کار را انجام دادید دیگر ما نمی توانیم ادعا کنیم که انقلاب کرده ایم بلکه باید بگوییم اسم عوض کرده ایم و غالباً در این روز نامه هایی که من می خوانم (البته رادیوو تلویزیون را فرصت نکرده ام گوش کنم)، می بینیم که بر همین قیاس عمل می کنند، بطوریکه طرف فرض اولیه اش را دارد و واقعیت را طبق آن فرض اولیه خودش کم و زیاد می کند و این کار در قلمرو علمی، خصوصاً علوم اجتماعی یکی از مصیبت های بزرگ است. زیرا فرض بفرمایید که شما یک آمار اقتصادی می دهید که مثلاً رشد گندم فلان قدر شد و ... طبق آن نظریه ای درست می کنید که بعداً می بینیم که از اصل کم و زیاد و غلط است.

\*\*\*

## حجاب

یکی دیگر از مسائل اساسی و مطرح شده در جامعه ما مسئله «حجاب» است. و شما نوشته اید که نظرتان در مورد «حجاب» چیست و چرا؟ من هم به این مسئله می پردازم و قبلاً هم در اصفهان با دانشجویان در این مورد بحث داشته ام.

ما قبول کرده ایم (یعنی امیدوارم که قبول کرده باشید، چون بلا تصور نمی توان تصدیق کرد و هنوز معلوم نیست که قبول کرده باشید) که تماس گرفتن بدون دستگامهای اطلاعاتی ممکن نیست. حتی در ریاضی ثابت شده است که اگر 5 نفر در یک جا جمع شده باشند، لزوماً باید که اقلماً، 2 نفر یا سه نفرشان همدیگر را بشناسند والا نمی توانند در یکجا جمع شده باشند. بنا بر این اگر دستگامهای اطلاعاتی زن و مرد با هم، همساز نشوند و نتوانند با هم تماس برقرار کنند، در نتیجه بین آنها رابطه ای بوجود نمی آید. اگر شما این را قبول کردید حالا ما تحقیق می کنیم که «پوشش» در این دستگامهای اطلاعاتی چه نقشی دارد. شما همواره در جامعه ای زندگی می کنید و تنها زندگی نمی کنید. الان هم این اجماع شما یک جامعه است. آیا در این جامعه روابط اقتصادی وجود دارد یا نه؟ روابط سیاسی وجود دارد یا نه؟ روابط اجتماعی وجود دارد یا نه؟ روابط فرهنگی وجود دارد یا نه؟ خوب مسلم است که وجود دارد. پس این «پوشش» در همه این روابط دخالت می کند. حالا با در نظر گرفتن این موضوع ابتدا به اقتصاد می پردازیم:

انسان به 2 طریق می تواند کالائی را تولید کرده و مصرف نماید. طریق اول این است که بیایند معین کنند که بدن انسان چقدر کالری و چقدر ویتامین و چه اندازه مواد معدنی و غیر معدنی احتیاج دارد و به انسان بگویند که شما باید این ترکیب غذائی را بخورید. طریقه دوم این است که بیایند و ببینند که چگونه می شود این میل گرسنگی را که در انسان بوجود می آید تحریک کرد بطوریکه شما هم باقلوا بخورید و هم زولبیا بخورید و هم چلوکباب بخورید و هم چلومرغ بخورید و بعد هم که غذایتان تمام شد ساعتی بعد دوباره هوس کنید که کباب برگ و یا مثلاً خوراک خرچنگ میل نمایید. خوب این هم یک طریق است. در طریق دوم انسان یک دستگام اقتصادی متناسب با خود ایجاد می نماید که دیگر تولید به منزله رفع نیازهای اساسی بدنش نیست. بلکه تولید



بدینخاطر انجام می‌گیرد که هم نیازهای بدن شما رفع شود و هم این غریزه فهم سیری و گرسنگی دستگاههای اطلاعاتی شما را که به شما می‌گوید که سیر هستی یا گرسنه، به دستگاههای غرائز دیگر شما متصل کرده و غذاها را تا حد امکان متنوع نماید، بطوریکه هر انسانی تا پول دستش رسید بتواند چند برابر نیازهای بدنش مواد غذایی تهیه کند و به خانه آورده و در خانه بچیند و هر چه را هم که اضافه آمد، دور بریزد. خوب تمام اینها یک مسئله بود ولی مسئله دیگر اینکه انسان حتی مواد غذایی را مصرف نماید که در بدن اثرات تخریبی دارند. کدامیک از شما به این مسئله جاهلید که سیگار در بدن اثرات تخریبی دارد؟ پس چرا به علمتان عمل نمی‌کنید؟ حتماً علتی دارد و آن این است که سیگار یک «نقش اجتماعی» دارد. اول به آن یک نقشی را می‌دهید و بعد از آن با وجودیکه می‌دانید در بدن شما اثرات تخریبی دارد سیگار را می‌کشید.

کدامیک از شما اینجا هست که نمی‌داند الکل در بدن اثرات تخریبی دارد؟ پس اینهمه مشروبات الکلی را کی

می‌نوشد؟

سؤال: پس نقش تفنن چیست؟

جواب: من هم همین را عرض کردم که تفنن را در نظر شما به چه صورت در آورند؟ آخر هزار صورت تفنن وجود دارد. شما می‌توانید در زمینه ابتکار تفنن کنید، می‌توانید در زمینه رهبری تفنن کنید، می‌توانید در زمینه ارزیابی تفنن کنید و می‌توانید در زمینه مصرف هم تفنن کنید. پس بنا بر این اساس این قضیه به اینجا بر می‌گردد که دستگاه تفننی شما را به چه صورت در آورند؟ اگر دستگاه ذهنی و تفننی شما را بستند و از ماده به ماده کردند ناچار چیزی برای شما کیف می‌آورد که به صورت ماده درآمده باشد و بنابراین شما برای اینکه این نیازهای تفننی را برآورید باید مرتباً مصرف کنید. شما این مطلب را می‌دانید که یک زن احتیاج ندارد که صبح لباس صبحانه بپوشد و ظهر لباس ظهرانه بپوشد و عصر هم لباس عصرانه و شب هم لباس شبانه بپوشد و اینها را یکبار هم بیشتر نپوشد. خوب مازادش همه تفنن است و شما هم می‌دانید که تفنن است اما چون مدار شما بسته شده است تفنن هم که می‌کنید در قلمرو مادی است و شما به صورت مصرف فرآورده های مادی این تفنن را انجام می‌دهید. حالا با وجود این غذا دایره اش محدود است، می‌توان آن را متنوع کرد و زیاد هم درست کردند اما اگر آنرا مثلاً به غریزه جنسی وصل نکنند می‌توان آنرا محدودتر هم کرد و آن فرآورده های تخریبی را هم می‌شود حذف نمود. سیگار یک نقش جنسی داشته و در روابط جنسی نقش دارد، تریاک در روابط جنسی نقش دارد، هروئین هم در روابط جنسی نقش دارد یعنی اینکه به آن نقش داده اند. الکل نیز در روابط جنسی نقش دارد و نیز بسیاری از این غذاهایی که شما می‌خورید بعنوان مثال در آگهی های تلویزیون می‌بینید که دختری خوشگل و نیمه عریان در دهان آقای شكلات می‌گذارد. چرا؟ زیرا طبق اطلاعات غلطی که به شما می‌دهند شیرینی در تحریک آدمی اثر دارد. اول این را در ذهنتان می‌کنند و بعد می‌گویند که آن چیزی که تحریک می‌کندو اثر دارد همین شکلات است نه اینکه خیال کنید که می‌گویم فلسفه اش چیست؟ من گفتم که می‌توان با گفتن یک جمله به طرز فکر طرف پی برد. آنجا هم همینطور است و آن شکلات را بیخودی بدست او نمی‌دهد بلکه ابتدا این مطلب را در مغز او می‌کنند. همانطور که در قدیم هم می‌گفتند که مثلاً گرمی بخورید خوب است و ماست و غیره نخورید و پسته زیاد بخورید و پیاز زیاد بخورید و ...

بهر صورت مطالب فوق در زمینه غذا بود. حالا بیاییم در زمینه «پوشش» های گوناگونی که شما دارید صحبت کنیم. اگر بگویند که این لباسی را که شما می‌پوشید برای این است که شما را از گرما و سرما حفظ نماید طبق قاعده بنده باید الان این کت را در آورم بلحاظ اینکه این اطاق گرم است. اما این کت را پوشیدن و جلوی دوربین نشستن یک «نقش اجتماعی» دارد و همین نقش است که با اینکه هوا گرم است من را ناگزیر می‌کند که این کت را بپوشم. علاوه بر این مسئله وقتی اهمیت پیدا می‌کند که شما به این نقش اجتماعی ضریب جنسی هم بدهید. (3) بعنوان مثال شخصی در زمینه ای مثلاً در پارچه سرمایه گذاری کرده است و اگر مردم بخواهند که فقط برای

جلوگیری از سرما و گرما از آن پارچه لباس بدوزند تولید و عرضه انجام گرفته و تقاضا نیز انجام می گیرد ولی دیگر آن کارخانه کاری ندارد انجام دهد. آیا غیر از این است؟ این است که سود سرمایه پایین می آید و هر چه تولید بالا برود سود پایین می آید. سرمایه دار که می خواهد سود بیشتر ببرد می گوید که مد لباسی را که امسال آمده است با پارچه قبلی جور در نمی آید بلکه آن مد باید با پارچه جدیدی باشد. در نتیجه در آن رشته مقداری از سرمایه را نگهداشته و میزان سود را در آنجا ثابت نگهدارد و بقیه سرمایه را نیز به رشته دیگری که اصلاً نبوده است منتقل می کند. و این نیازی را هم که بوجود می آورد از طریق همین دستگاههای رادیو و تلویزیون و روزنامه ایجاد می کند والا بشر که هیچکدام از اینها را نمی شناخت.

سؤال: در غیر اینصورت آیا ایجاد بیکاری نمی شود؟

جواب: حالا ببینیم که ایجاد بیکاری را نمی شود کار تلقی کرد. حالا ما می بینیم که چقدر ایجاد کار می شود و الآن برای شما محاسبه می کنیم که همچنین چقدر نیز ایجاد بیکاری می شود. سرمایه دار که سرمایه اش را در آن رشته برده است هر وقت که دید عرضه، تقاضا را سیر کرد و باز هم سود پایین آمده است یک نیاز جدیدی بر اساس همان رابطه جنس (پارچه) درست می کند و سرمایه اش را از اینجا به رشته های دیگر منتقل کرده و دهها نوع پارچه درست می کند که این انواع پارچه ها غالباً نقش تخریبی هم بر بدن انسان دارند و چندان به درد گرما و سرما نمی خورند و به درد نمودن و ننمودن و چگونه نمودن جنس می خورند و جاذبه جنسی را رونق می دهند. حالا شما اعتقاد دارید که اینها کار هم ایجاد می کند. برای چه کسی کار ایجاد می کند؟ راست است اگر شما بخواهید یک مصرفی را در جامعه هایی این قدر گسترده بکنید برای عده ای در آن جامعه ایجاد کار می کند ولی برای میلیاردها بشر بیکاری ایجاد می کند. توجه کردید؟ آنها هم انسانند، آنها هم حق دارند. مثلاً نفت شما و مواد معدنی دیگران را می برند و برای اقلیت کوچکی کار درست می کنند و تازه آن کار را هم به تولیدهای تخریبی می نمایند و بقیه بشر را هم از همه چیز محروم می نمایند. بشریت بیکار می شود تا عده ای دنبال تفنن بروند. دستگاههای اطلاعاتی سانسور شده و خراب، اینهاست که نمی گذارد اینها بفهمند که انسانهایی که در نقاط دیگر دنیا هستند، آنها هم انسان هستند و حق دارند کار داشته باشند و تولید داشته باشند و حق دارند لاقلاً نیازهای اساسیشان رفع شود. نخیر می گویند که اینها شبه انسانند (4). پس بنابراین به این ترتیب ایجاد کار می شود اما این نوع کاری که ملازمه با توسعه بیکاری در جهان را دارد.

بنابراین اگر ما واقعاً بخواهیم که یک جامعه توحیدی درست کنیم (اینها را مخصوصاً برای آن عده ای می گویم که گویا با این طبقات خیلی مخالفند) آیا صحیح است که یک رابطه تن با تنی را بپذیریم که این رابطه اساس تولید و مصرف در جوامع بشری گشته و اساسی ترین نیازهای بشری بر آورده نگردد؟ چرا؟ برای اینکه یک اقلیت کوچکی می خواهند تفنن کنند. اگر این رابطه صحیح نیست پس «پوشش» ما باید نقش اقتصادی را که در جوامع سرمایه داری دارد از دست بدهد. اینها در زمینه اقتصاد بود و حالا در قلمرو روابط اجتماعی:

شما که اینجا نشسته اید واقعاً نمی دانید که لباس آدمی و نوع معینی از پوشش جای او را در جامعه معین می کند؟ حتماً می دانید. مثلاً اگر کسی لباس تیمساری را بپوشد در جامعه جایی دارد و هر کس که از دور رسید اگر سرباز باشد بالا می زند و اگر غیر سرباز باشد فاصله ای می گیرد (البته در رژیم سابق) که نکند تیمسار براق شود و این بیچاره را به ساواک برده و حالش را جا بیاورد. بنابراین استاد دانشگاه یک لباسی دارد و دانشجوی دانشگاه نیز لباسی دارد که موقعیت اجتماعی ایشان را در جامعه معین می کند. پس اینطور نیست که شما بگویید من بطور دلبخواه این لباس را پوشیده ام چرا که دل بیجهت اینطور نمی خواهد بلکه دل شما مطابق دستگاه اطلاعاتی شما این لباس را طلب می کند. آن دستگاه اطلاعاتی شما است که به شما می گوید شما دارای این تشخصات هستید و لباس شما باید متناسب با اینگونه تشخصات باشد و شما آن لباس را انتخاب می کنید. اگر دستگاه اطلاعاتی شما چیز دیگری بود لباس دیگری را انتخاب می کردید. پس بنابراین آیا صحیح است که ما چنین نقش

فرساینده ای را به لباس و پوشش در جامعه بدهیم؟ پس این هم در جهت اجتماعی و حالا از جنبه «سیاسی» بحث می‌کنیم:

کدامیک از شما هست که نمی‌داند «روابط جنسی» در جامعه ایران نقش مهم و تعیین‌کننده ای را در روابط سیاسی داشته است؟ همه می‌دانید. زیرا در ساختمان اجتماعی ما که از قدیم و از دوره قبل از اسلام و بعد از اسلام همینطور استمرار داشته است یکی از بزرگترین گذرگاههای طبقاتی در جامعه ما زیبایی و زشتی بوده است. یعنی اگر دختری زیبا بود و اتفاقاً قدرتمندی او را می‌دید و عاشق او می‌شد، خود این دختر و نیز خانواده اش به تبع اینکه مطلوب آن آقای قدرتمند (مثلاً اعلیحضرت) گشته اند بالا آمده و از هیچ و پوچ به همه چیز می‌رسیدند. حالا ما راه دور نمی‌رویم، بلکه همین دستگاه سابق را خودتان ببینید که از چه قرار بود. علاوه بر این روابط اجتماعی که در جامعه ما بین گروههای حاکم بر جامعه ایجاد می‌شد از طریق همین ازدواجها و روابط جنسی آزاد انجام می‌گرفت. مثلاً در زمان پهلوی و نیز در زمانهای قاجار و قبل از آن نیز همین مسئله «چند زنی» نقش سیاسی مهمی در جامعه ما داشته است و نه اینکه خیال کنید چند زنی مسئله مردم عادی ما بوده است. شکل «پوشش» متأثر از این رابط «سیاسی» است که در نتیجه رابطه جنسی را ایجاد می‌کند و بر همین اساس است که در رژیم سابق شکل و قیافه و نوع پوشش ما بود که در استخدام دولتی تأثیر داشت. آیا اینها بیشتر تأثیر داشت یا استعداد و علم؟

بنابراین ما می‌خواهیم «پوششی» داشته باشیم که در آن جاذبه جنسی پسر و دختر نقش سیاسی نداشته باشد. پس اگر ما این نوع «پوشش» را از شما توقع کردیم آیا این آزادکننده است یا اسیرکننده؟

حالا می‌رسیم به رابطه ایدئولوژیک و فرهنگی که از طریق روابط جنسی برقرار می‌شود. نظریه راهنمای کسی که پوشش معینی را بر اساس نمایش «زیبایی‌ها» انتخاب می‌کند «زور» است. در بحثی که قبلاً راجع به این موضوع در خارج می‌کردیم دخترخانمی گفت: چرا یک زن نباید زیبایی‌های خودش را نشان دهد. گفتیم: خوب، این چرا را به مرد هم می‌توان گفت. بله زیرا دلیلی ندارد که مردها هم این کار را نکنند و نه اینکه فکر کنید که این کار را نمی‌کنند. حال ما بررسی می‌کنیم که این حرف از چه فلسفه ای ناشی می‌شود. (تازه آن خانم خودش فکر می‌کرد که با طبقات هم مخالف است). گفتیم: این حرفی را که شما می‌زنید آیا می‌توانید فکرتان را بکنید که با انجام این کار چه جامعه طبقاتی وحشتناکی ایجاد می‌شود؟ آیا شما نمی‌دانید که در جامعه پیر و جوان است؟ آیا شما نمی‌دانید که جوانها جاذبه جنسی دارند و بتدریج که پیر می‌شوند آنرا از دست می‌دهند؟ آیا شما نمی‌دانید که در جامعه هم زیبا است و هم زشت و تازه نمی‌دانید که جاذبه جنسی اینها برابر نیست؟ حتماً اینها را می‌دانید. پس فلسفه راهنمای شما در «پوششی» که انتخاب می‌کنید تا زیبایی‌ها را نشان بدهید غیر از اینکه شما «زور» را «پرستش» کنید و بگویید که اصل بر «زور» است چه می‌تواند باشد؟ مگر غیر از این است که این جاذبه جنسی شما یک زوری است که شما بکار می‌برید تا طرف مقابل خود را از پا در آورده و اسیرش نماید. اصلاً معنای «جاذبه» همین است که شما بوسیله زور طرف مقابل را جذب کنید. پس نظریه راهنمای شما در کاری که انجام می‌دهید «زور» است. منتهی شما این زور را در اندام خودتان بصورت جاذبه جنسی داشته و بطرف مقابل اعمال می‌کنید. در اینصورت تصورات ذهنی شما و تفنن‌های شما بصورت انعکاسی از این پرستش زور می‌شود. حالا من چند تا از تصورات ذهنی شما را می‌گویم تا ببینید که همینطور است یا نه؟

تمام دخترهایی که طرز تفکرشان بر این اساس است، باید عاشق‌هایی داشته باشند که از پا در آمده باشند. یعنی بجهت زیبایی آنها و یا بجهت دیدن بعضی نمودهای توانایی آنها طرف مقابلشان از پا در آمده باشد. و همینطور پسرها، تمام پسرهایی که طرز تفکرشان بر این اساس است می‌خواهند که دختر عاشق آنها شده باشد و بهمین دلیل است که می‌خواهند یک انسان تناور و رستم صولت و قهرمانی باشند. کسانی هم که زور بدنی ندارند سعی می‌نمایند که برای خودش زور معنوی ایجاد کنند که آن دختر عاشق معنویاتشان شود.

پس بنابراین می بینیم که این «پوشش» نیز نقش ایدئولوژیک دارد و بیان یک رابطه است. بنابراین در جامعه سرمایه داری «زور» بیان مشخصی است بر این اصل که انسان یا باید در رقابت بماند و یا نابود گردد، و فلسفه اش هم همین است و در نتیجه «پوشش» او هم متناسب با فلسفه اش است. و اگر شما می خواهید که در آن جامعه باشید پس چرا انقلاب کردید؟ خوب همانجا بودید و آن جامعه نیز بر همین اساس زور بود.

در رابطه زور آنکه قوی تر است برنده است و به خاطر همین است که در جوامع غربی، انسان از یک سنیتی به بالا دچار امراض روانی خیلی زیادی می شود که نتیجه همین است که فلسفه زندگی را بر پایه زور و توانایی قرار داده است و وقتی پا به سن می گذارد می بیند که این توانایی را از دست می دهد و دچار نگرانی و بیم می شود. و همینطور دائماً در طول زندگی در حالت نگرانی است که عوارض روانی را بوجود می آورد و دلیلش هم همین آسایشگاههای عجیب و غریب در آن جوامع است که مرتباً اضافه می شوند. و آنها برای اینکه از این نگرانیها فرار کنند بیشتر در آنها و در روابط مادی غرق شده و رنجورتر می گردند تا به مرحله ای می رسند که یا باید انقلاب کرده و خود را از آن (رابطه زور) آزاد کنند و یا تن به انحطاط بدهند.

حالا که این مطالب برای شما روشن شد و من تنها کوشش نمودم برای اینکه بعضی از مبانی اطلاعاتی شما را تصحیح کنم، خوب حالا شما یک «پوششی» پیشنهاد بفرمایید که نقش «سیاسی» بر پایه زور، نقش «اقتصادی» بر پایه زور، نقش «اجتماعی» بر پایه زور و نقش «ایدئولوژی» بر پایه زور نداشته باشد.

البته باید گفت که حجاب تنها چادر نیست و آنچه که من می خواستم عرض کنم این است که زن و مرد تا جایی که روابط مغز با مغز و تن با تن را تنظیم نکنند در روابط اجتماعی آزاد نمی شوند. و اگر این دو را بخواهند با هم داشته باشند، در چارچوب ازدواج و در جامعه نمی توان ایندو را با هم داشت زیرا در جامعه نابرابریهای بسیار گشوده ای درست می کند.

بعنوان مثال فرض کنید که شما از نظر اقتصادی هم همه را برابر کردید. ولی روز اول هم که تنها مسئله اقتصادی مطرح نبود. جنگ بین هایبل و قابیل که بخاطر کم و زیاد گندم نبود زیرا هر دو داشتند و هر دو هم می خوردند. دعوا بر سر همین بود که هایبل «عشق» را داشت ولی قابیل نداشت. فرض کنید که شما هایی که الآن در اینجا نشسته اید وضع اقتصادی زندگیتان مشابه است چون بالاخره در یک قشر هستید، با این فرض آیا شما هیچ احساس نابرابری نسبت بهم ندارید؟ آن احساسهایی نسبت بهم دارید چیست؟ آیا آنها همه مادی است و درباره قضیه حقوق و مزد است؟! تازه اگر شما آنها را هم درست کردید اول داستان است زیرا این نابرابری هایی که شما نمی توانید آنها را از طریق تولید رفع بکنید، بقدری زیاد می شود که کشنده می گردد. پس بنابراین این قضیه تنظیم صحیحی می خواهد. خوب شما ابتکار کنید. و همانطور که عرض کردم آنچه را شما در غرب می بینید بر پایه موازنه قوا است. هر کس که زور بیشتر دارد حق بیشتر هم دارد زیرا بر اساس زور است و اگر ما بخواهیم بر این اساس پیش برویم باید مثل آنها قوی بشویم و بخش مهمی از دنیا را هم بخوریم. اگر بخواهیم غیر از این باشیم ناچار نمی توانیم اصل رابطه قوا را اصل صحیح بدانیم زیرا که با توحید ناسازگار است. ناچار باید این ضابطه را عوض کنیم که طبیعتاً، «پوشش» ما هم متناسب با آن باید عوض گردد و اگر به این ترتیب عمل کنیم می بینیم که الم شنگه ای هم پیرامون «حجاب» راه نمی افتد.

پس اساسی ترین «حجاب» آدمی، تصحیح دستگاه اطلاعاتی انسان است که زور را نفی بکند، و از اینجاست که حجاب شروع می شود. اگر شما اصل زور را پذیرفتید اگر پیچ را هم ببندید از زیر پیچ مشغول می شوید. و اگر چنانچه این اصل را نپذیرفتید خود بخود لباسی را که می پوشید متناسب با اصل عدم زور است و هیچ احتیاجی نیست که کسی به شما بزور بگوید که فلان چیز را بپوش. زیرا اینکار نتایج منفی تری ببار می آورد ...

پس مطلب ما اینستکه توحید ما بر پایه اصل عدم زور است و ما می خواهیم که انسان در رابطه با خدا از زور آزاد بشود و این مطلب اصل دینی ماست.

سؤال: واقعیت امر چیست؟

جواب: واقعیت هم همین است که می توان در جامعه ای زیست که بر اصل عدم زور باشد و این جامعه، همان جامعه توحیدی است.

سؤال: این ایده آل است ولی واقعیت نیست.

جواب: نخیر، ایده آل نیست و واقعیت هم است زیرا شخصی که اصل زور را پذیرفته است ایده آل است یعنی در حقیقت چنین اصلی واقعیت ندارد و آن شخص به آن واقعیت می دهد. در طبیعت اصل بر زور نیست. البته مواردی در جامعه وجود دارند که واقعیت دارند و بر همین اصل هستند و من نگفتم که اینها وجود ندارند ولی ...

سؤال: اما این موضوع در همه جوامع بشری مطرح نیست.

جواب: در جوامع بشری بخش مهم تولید بشر (60٪) برای ارضای زورپسندی انسان است که اگر اینها تولید نگردند با این استعدادهای موجود می توان همه انسانها را سیر کرد و به همه انسانها بهداشت و تعلیم و خانه و ... داد.

سؤال: آیا همه اینها در ذات بشر نیست؟

جواب: در ذابت بشر نیست. حالا ما وارد این بحث می شویم که فطرت انسانی بر زور نیست و این بر می گردد به اصل بحث بین توحید و تضاد و شرک که در بینش توحیدی فطرت آدمی الهی است و بر اصل عدم زور است. همانطور که قبلاً هم گفتم وقتی که طرز فکر را تصحیح کردم به این نتیجه رسیدم که هیچ ترکیبی و هیچ تجزیه ای در جهان ما بر پایه زور انجام نمی گیرد.

سؤال: پس قانون تنازع بقا چه می گوید؟

جواب: قانون تنازع بقا بصورتیکه شما شنیده اید مثل همان قانونی می ماند که می گوید در رحم مادر چگونه این تخم نر با تخم ماده الفت می کنند. در حالیکه قانون تنازع بقا بدینصورت است که پدیده هایی در طبیعت ماندگار می شوند که بتوانند دستگاههای اطلاعاتی متناسب با زیست را پیدا بکنند.

سؤال: یعنی آنهایی که قوی تر بودند؟

جواب: نه، ممکن است از لحاظ دستگاه اطلاعاتی شما، فرض کنید مثلاً آمیب، ضعیف ترین پدیده ها باشد، اما از نظر دستگاه های اطلاعاتی که خودش برای زندگی در محیطش دارد کامل ترین و قوی ترین است. پس بنا بر این دیگر قوی و ضعیف نگوید. قوی و ضعیف هم بر اساس زور است و هم بر اساس دستگاه های اطلاعاتی. هم یک دانشمند قوی است و هم شکنجه گر. منتهی مبنای قدرت دانشمند دستگاه اطلاعاتی است و مبنای قدرت و قوت شکنجه گر، زور مادی است که بکار می برد و این دو تا از یک مقوله و از یک نوع نیستند توجه کردید؟ بله، قدرت و قوت وجود دارد اما می توان آنرا هم بر پایه زور گذاشت و هم بر پایه عدم زور و هر دو شدنی است و دو نوع قدرت می سازد. ما هم خدا را قدرت می دانیم اما قدرت خداوند قدرت شاه نبود که هر وقت هوس می کرد می گفت چند نفر را در شکنجه گاه ببرید تا من صدای ضجه شان را بشنوم.

سؤال: آیا شما این را قبول دارید که مردم بوسیله آگاهی می توانند بر زور غالب شوند؟ مثلاً در مورد عریان بودن زن که شما گفتید این وسیله ای است برای زورگویی به مرد پس بنابراین اگر جوانهای ما این آگاهی و بینش را داشته باشند می توانند بر آن زور غالب شوند و من بعنوان یک زن فکر کنم که شعار «حجاب خواهران ما آرامش برادران ما است»، باید به آقایان خیلی برخورد داشته باشد و آنها را پایین آورده باشد ه حجاب زن تا این حد می تواند در زندگی اینها مؤثر باشد. و بنابراین آنها باید آنچنان آگاهی و آنچنان قدرتی داشته باشند که این موضوع در مسائل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی شان تأثیری نداشته باشد یعنی بنظر من اگر آگاهی زیاد باشد تأثیر این «بی حجابی» بسیار کم خواهد بود. پس بنظر من در درجه اول باید به جوانها آگاهی داده شود.

جواب: بله، این بیان شما صحیح است ولی نصف حقیقت است. نصف دیگر حقیقت این است که در ابتدای بحثم گفتم که شما نمی توانید به بدن من بگویید که اطلاعات نگیرد زیرا در اختیار من نیست. انسان وقتی پدیده ای را می بیند از آن اطلاعات می گیرد و آن اطلاعات، چه بخواهیم و چه نخواهیم در تمام دستگاه بدن ما پخش می شود و بدن روی آنها کار کرده و عکس العمل نشان می دهد.

سؤال: پس نقش آگاهی و فرهنگ چیست؟

جواب: من نگفتم اصلاً تأثیر ندارد بلکه گفتم که مؤثر است. مقداری از این تأثیر را می توان با تصحیح دستگاه بینش آدمی خنثی کرد اما چه ضرر دارد که این مسئله دو طرفه باشد؟ زیرا که پسرها هم می توانند سکسی باشند و این مسئله مختص خانمها نیست.

سؤال: وقتی همانطور که آن خانم گفتند فرهنگ اجتماع بالا برود و مردم آگاهی پیدا کنند بنابراین دیدن زنهای سکسی برای مردان اشکالی بوجود نمی آورد و در غیر اینصورت مرد، آن آرامشی که می خواهد بدست نمی آورد. جواب: ما این مسئله آگاهی فرهنگی را قبول داریم ولی چرا شما خود را به صورت جاذبه جنسی عرضه نمایید؟ سؤال: ما این کار را نمی کنیم.

جواب: بارک الله، پس مسئله طرفینی شد و بنابراین اگر هر دو طرف اصل و بینش خودشان را عوض کنند، تازه معنای عشق را هم می فهمند برای اینکه بر پایه زور کسی عاشق دیگری نمی شود و هر کس هم غیر از این می گوید به شما دروغ گفته است. آنچه که عشق را واقعاً ایجاد می کند بر پایه عدم زور است، و آشتی دو روح است. و کار صمیمانه دو انسان است. این است که عشق می سازد و این عشق هم یک عشق افلاطونی نیست بلکه یک عشق واقعی است.

سؤال: پس لطفاً بگویید که در دین اسلام آگاهی فرهنگی یعنی چه؟

جواب: آگاهی فرهنگی را که ما شرح دادیم.

سؤال: آخر اینها که آگاهی فکری بود.

جواب: من در یک وجهی که همان روابط جنسی باشد، نقش دو پایه را برای شما گفتم. اگر شما بر پایه عدم زور عمل کنید، انسان دیگری که بخواهد بر این پایه عمل کند و شما را تحریک می کند، می توانید مقاومت کنید. سؤال: درست است ولی وقتی من به طرفم آگاهی فرهنگی بدهم یک سیر زمانی لازم دارد که این مسائل از بین برود.

جواب: خوب، البته، ما هم نگفتیم از بین نمی رود و باید همین کار را بکنیم که این مسائل از بین برود.

سؤال: پس اینکه می گویند چادر سر کن چیست؟

جواب: نه، این حرف ما نبود، حرف ما این بود که شما پذیرفتید «پوشش» یک نقش «اقتصادی»، «سیاسی»، «اجتماعی» و «فرهنگی» دارد و نیز گفتیم که اگر بخواهیم رابطه ها بر زور استوار باشد، نابرابری ایجاد شده و این نابرابری ها گاه برای جامعه ما کشنده می شود. و اگر بخواهیم رابطه ها را بر عدم زور استوار کنیم «پوشش» آدمی از این روابط (عدم زور) متأثر می شود و حتی چنانچه شما گفتید و من هم پذیرفتم، اگر یک طرف هم اصل «عدم زور» را در بینش خودش بپذیرد و طرف مقابل او را تحریک کند، او می تواند به آنصورت تحریک نشود.

سؤال: چون اسلام، انسان ساز است و خداوند اراده آهنینی به انسان داده است بنابراین بی حجابی خانمها نمی تواند بر روی مرد تأثیری داشته باشد و او را تحریک کند.

جواب: البته شما به دلیل همان «پوششی» که دارید این را اشتباه می گوید.

سؤال: پس نقش مبارزه با نفس که در اسلام است چیست؟

**جواب:** می دانم، مبارزه بانفس همان بود که قبلاً هم گفتم. کتابی هم تحت عنوان «کیش شخصیت» نوشته ام. ولی مبارزه با نفس این نیست که کسی خودش را به صورت جاذبه جنسی عرضه کرده و دیگری چشمهایش را درویش نماید. مبارزه با نفس این است که اولی اینکار را نکند و دومی این کار را بکند.

**سؤال:** مسئله ای که تاکنون عنوان نشده است این است که لباسی که نمونه لباس یک ایرانی مسلمان و متناسب با فرهنگ اسلامی ما باشد به چه صورت است؟

**جواب:** ما پیشنهاد کردیم که شما تهیه کنید و پیشنهاد کردم که برای اینکه میل ابتکار شما ارضاء بشود، شما خود این طرح را بریزید. و نسل معاصر ما باید حتماً یک نسل خلاق و مبتکر بوده و برای این ابتکارات زمینه داشته باشد تا بلکه اقلأ در لباس پوشیدن خودمان یک مقدار آزادی به دست بیاوریم و اجازه پیدا کنیم که بدون اجازه غربی ها برای خودمان لباس تهیه کنیم.

**سؤال:** اگر از لحاظ دینی هم بخواهیم این جنبه را مورد بحث قرار دهیم این است که اسلام می گوید: «الا عمال بالنیات»، بنا بر این بنظر من اگر خانمی در مجلسی بی حجاب باشد، اگر نیتش این نباشد که بخواهد مردها را بخودش مشغول کند، فکر نمی کنم که گناهی کرده باشد. و 17 آیه هم در مورد حجاب در قرآن است که یکی از آیه ها به مردها می گوید که چشمشان را از نامحرم بپوشانند. و بنابراین اگر خانمها با حجاب بودند و آقایان گناهی نکردند صحیح نیست بلکه اهمیت کار هنگامی است که خانمها بی حجاب باشند و مردان گناهی نکنند.

**جواب:** عرض کنم که باز هم یک قسمت از فرمایش شما صحیح است که می گوید: «اعمال به نیات است». اما نیات شما در عملتان است که خودش را نشان می دهد. اینطور نیست که بین عمل و نیت شما بریدگی باشد و چنین چیزی ممکن باشد. شما ممکن نیست که قصد بکنید که مثلاً به خیابان نروید ولی یکدفعه سر از خیابان در آورید. پس نیات شما در اعمال شما خود را نشان می دهد. این همان چیزی است که در آن رژیم قبلی به شما تبلیغ می کردند و از دروغهای دیگری است که نقش ایدئولوژیکی تخریبی بسیار مهمی را در ضعیف کردن نسل جوان ما در گذشته بازی کرده است. بعنوان مثال می گوید: انسان باید نیتش خوب باشد و بنا بر این در فلان مجلس که تو فلان چیز را دزدیدی نیست دزدی که نداشتی بلکه اینکار انشاءالله به قصد خدمت به خلق بوده است. نه اینکه فکر کنید که این مسئله بی تأثیر است بلکه غالباً چنین کسانی بر همین اساس فاصله و بریدگی میان نیت و عمل بوده است که از روز اول برای خودشان چنین توجیه کرده اند و آنها در نظر نمی گیرند که درست است که اعمال به نیات است ولی همین اعمال علائمی است که دیگران دریافت می کنند. شخصی نزد مرحوم بهبهانی رفت و گفت: «آقا اگر من دستم را تکان بدهم عیب دارد؟» گفت: نه. پاهایش را هم تکان داد و گفت: اگر این کار را بکنم عیب دارد؟ گفت: نه. یک شعری هم خواند و گفت که خواندن این شعر هم عیب دارد؟ گفت: نه. بعد شروع کرد به رقصیدن و آن شعر را هم به آواز خواندن. مرحوم بهبهانی به او گفت: «تجزیه ات خوب بود، ولی مرده شوی ترکیبت را ببرد».

بله، پس بنابراین وقتی که شما مجموعه ای را به صورت عملی انجام دادید این ترکیب می گوید که نیت شما چه بوده است. اعمالی که به صورت مجزا آن شخص انجام می داد حکایت از این نمی کرد که منظورش رقصیدن است اما وقتی که این کار را به صورت مجموعه ای در آورد و وسیله همان کار «نیت» خودش را عملی کرد.

**سؤال:** ... من نفهمیدم که اگر مو پوشیده باشد و یا نباشد چه اشکالی دارد؟

**جواب:** حالا بحث های چنین تأثیراتی به یک بحث مفصل تر بر می گردد، ولی عجلتاً شما تا همان مقداری که با هم قبول کرده ایم بمانید. ما قبول کردیم که در جامعه ای زندگی می کنیم که «پوشش» یک نقش اجتماع دارد و اگر ما بخواهیم که یک جامعه «توحیدی» داشته باشیم و زنان و مردان ما در اجتماعات رابطه مغز با مغز برقرار کنند، ناگزیر باید نابرابری هایی را که از طریق رابطه تن با تن بوجود می آید به حداقل برسانیم. و بنابراین متناسب با این باید «پوششی» انتخاب کنیم. و ما قبول کردیم که «حجاب اسلامی» شروع می شود با «بینشی» که بر پایه

رابطه انسان با خداست و از اینجاست که واقعیت اعمال شما بکلی منقلب می شود و بطریق دیگر عمل می نمایید. و طور دیگری که عمل کردید طبیعتاً این «پوشش» هم از آن متأثر می شود. خود من قبل از اینکه به فرنگ بروم در زمینه ذهنی کوششی داشتم به اینکه دنبال لهو و لعب و قرتی بازی و از این قبیل کارها نروم ولی بالاخره لباسها و اینها ... بسیار میزان و مرتب بود زیرا تصویری که از انسان داشتم، بر اساس یک دستگاه بینشی غلط بود و حالا به اصلاح آنها بتدریج تغییراتی در ظاهر پیدا شده است.

سؤال: ما الآن در یک برهه ای از زمان هستیم که اوضاع خیلی خطرناک است و دسائسی در جریان است و ... و چون انقلابی شده و تمام افراد با ایدئولوژی های مختلف خودشان را در این انقلاب سهیم می دانند، بنا بر این نمی توانند آرام بنشینند و هر کس بر مبنای ایدئولوژی خودش، یک انتقادی و یک اظهارنظری نکند. از طرفی می گویند که: سعی کنید همبستگی ایجاد شود و ضد انقلاب رشد نکند و از طرفی هم می گویند که انتقاد بکنید ولی انتقاد بجا. لطفاً بگویید که انسان چگونه تشخیص دهد که با این کارش کار درستی انجام داده و اثر منفی روی انقلاب نگذاشته است.

جواب: عرض کنم که می شود هم اظهار نظر کرد، هم عقیده گفت، آزادانه هم گفت و وحدت را هم نگهداشت. اینها مانع الجمع نیستند که اگر مثلاً اظهار نظری شد حتماً اختلاف بوجود آورد.

سؤال: همانطور که می دانید بعلت پایین بودن سواد اجتماعی، ما امکان تشکیل اجتماعی را نداشته ایم که بتوانیم چند نفر بنشینیم و بحث بکنیم تا اینکه عقائدمان شکل بپذیرد. و بنابراین بعلت اینکه تجربه نداریم و ممکن است تحت تأثیر افراد ضد انقلابی قرار بگیریم. چگونه می توان جلوی این مسئله را گرفت؟

جواب: فعلاً که ما امروز به این نحو عمل می کنیم. شما دارید نظر می دهید و من هم گوش می دهم و همه هم آرام هستند. پس می شود این تجربه را تکرار کرد و بهتر هم کرد. یعنی ما بتوانیم درباره موضوعی بحث کنیم و شما هم بیایید اینجا بنشینید و بعد هم آن موضوع طرح شود و شما هم نظرتان را بگویید و من نیز همچین. و بعد بینیم که این نظرها در چه مواردی با هم مشترکند، که آنها را کنار می گذاریم و در چه چیزها اختلاف داریم و بینیم در موارد اختلاف، موضوعات صحیح و غلط کدامند و این کار هم شدنی است و در سنت ما نیز اگر دعوایی هم است بین درس خوانده ها و روشنفکران ما است. بخاطر اینکه من اهل تحقیق هستم و می دانم که در روستاهای ما این بحث ها بخوبی انجام می گیرد و هیچگونه دعوایی هم ایجاد نمی کند.

سؤال: آیا این بدان دلیل نیست که روستاییان به همه چیز قانع هستند؟

جواب: نخیر، این بدان دلیل است که در روستاها اساس کارشان را «شور» تشکیل می دهد. شما سیستم تولید در روستا را نمی دانید، نظام تولید را در ایل نمی دانید و نتیجتاً نقش بحث آزاد را در تولید نمی دانید. چون اینها اساس تولیدشان بر همکاری است و اگر اینطور نباشد تولید معطل می ماند و ناچار بحث آزاد را بعنوان یک سنت پذیرفته اند. ولی روشنفکران و درس خوانده های ما عکس این موضوع را عمل میکنند بخصوص در جوامع غربی که بر اساس توازن قوا عمل مینمایند، انسانی «روشنفکر» تلقی می شود که خوب حریفش را از میدان بدر کند. توجه کردید؟ و این است که مصیبتی براه انداخته است والا مردم عادی بحث را خوب گوش می دهند و هیچگونه ناراحتی و اختلافی بوجود نمی آورند.

ما بارها اعلام کرده ایم و افراد را دعوت به بحث آزاد کرده ایم. تا بحال 3 نفر گفته اند که حاضر به بحث هستند. یکی از این افراد (طبق خبری که به من داده اند و اگر این صحیح نبود می تواند تکذیبش کند) می گوید که من می خواهم بیایم، یک ساعت نظرات خود را بگویم. خوب اگر چنین کسی حق دارد و یا ندارد به من مربوط نیست و به دستگاه تلویزیون مربوط است. نفر دوم هم همین حرف را زده است. سومی را هم قرار گذاشتند که بیاید در دانشگاه ملی که ایشان نیامد و در آنروز غائب بود. با اینحال عیبی ندارد و شما می توانید این کاری را که در تلویزیون است زودتر تدارک کنید و بحث آزادی بگذارید. اگر دیدیم نتیجه اش این شد که عده ای بجان هم



افتادند و سروکله کسی شکست، بحث را تعطیل می کنیم (5). حالا ما هم می خواهیم که یک بحث آزادی بگذاریم که جای نگرانی هم برای عده ای که تابحال حاضر به بحث نبوده اند بوجود نیاید، زیرا ما می خواهیم راه حل ها را با هم پیدا کنیم که هم بحث بنماییم و هم هر کسی بتواند نظر خودش را بگوید و هم وحدت جامعه ما که ضرورت انقلاب ماست حفظ شود. و اگر دیدیم که نتیجه ای ندارد زود قطعش می کنیم.

**سؤال:** متأسفانه بر اثر نداشتن اطلاعات کافی مقدار زیادی شایعات روزبروز زیاد می شود و انسان بخوبی حس می کند که در اجتماع پراکندگی ایجاد می کنند. درست است که اگر امکان بحث و تبادل نظر بوجود بیاید خیلی خوب است ولی برای فرم گرفتن و ریختن پایه های این انقلاب، در این مدت زمان کم باید چگونه رفتار کرد؟

**جواب:** ببینید خانم، یا ما باید زور بکار ببریم تا وحدت جامعه را حفظ کنیم و یا اینکه باید با مبادله آراء و عقاید به یک وحدت پایداری برسیم. راه سومی هم وجود ندارد. اگر ما بخواهیم بر اساس عدم زور کار کنیم، ناچار باید از طریق بحث آزاد اینکار را بکنیم و آزادانه حرفهایمان را بهم بزنییم و ببینیم در چه چیزها موافق و یا مخالفیم و در موضوع هایی که موافقیم بایستیم و مخالفت هایمان را هم کم کنیم (البته از راه بحث آزاد و مبادله اطلاعات). غیر از این باید با زور کار بکنیم که خوب به همان نظام شاهنشاهی بر می گردیم. آخر او (شاه سابق) هم خودش را پاسدار وحدت جامعه می دانست و می گفت هر کسی که حرف می زند وحدت جامعه را بخطر می اندازد زیرا فرماندهی باید واحد باشد و جامعه نیز باید واحد باشد تا بتواند در چهار جنگ اساسی: جنگ برای توسعه، جنگ علیه خرابکاران، جنگ های کلاسیک معمولی و جنگ سرد پیروز بشود. پس من (شاه سابق) بعنوان فرمانده عالی پاسدار وحدت جامعه هستم. ولی این حرف صحیح نیست زیرا اگر از این طریق بخواهیم برویم وحدت بوجود نمی آید. پس اگر ما بخواهیم وحدتی را که داریم حفظ کنیم باید که بتوانیم اطلاعاتمان را با همدیگر تا آنجا که می توانیم، آزادانه مبادله کنیم و مردم هم گوش بدهند و تحمل کنند.

**سؤال:** ولی ضد انقلاب هم وجود دارد.

**جواب:** خوب، ضدانقلاب همواره وجود دارد، یک عده ای بر زورند و عده ای هم بر عدم زور. و از قدیم تابحال و از حالا تا قیامت هم اینها با هم دعوا دارند.

**سؤال:** شما در اول صحبتتان اشاره کردید به اینکه واحدهای اطلاعاتی در مغز وجود دارد که از محیط، اطلاعات را می گیرد و آنرا تجزیه و تحلیل کرده و جا می اندازد و اگر توانست با آن وحدت پیدا می کند. و با توجه به اینکه در سیستم های گذشته تا بحال این اطلاعات از همان بنیانهای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه گرفته می شد که این اطلاعات صحیح نبودند و حال که می خواهیم این اطلاعات را بطور صحیح دریافت کرده و آن را به دیگران منتقل نماییم، آیا لازمه اش این نیست که این بنیان های فرهنگی، اقتصادی اجتماعی و سیاسی از بنیاد تغییر کنند تا بتوانیم اطلاعات را بطور صحیح دریافت کنیم؟

**جواب:** کاملاً صحیح می فرمایید و این جان کلام است. اگر ما بنیاد را عوض کنیم امکان ایجاد اطلاعات صحیح و مبادله آن ممکن می گردد (در کتاب کیش شخصیت هم مبحث اولش را به تغییرات بنیانی اختصاص داده ام) برای اینکه دستگاه اجتماعی است که زور را تولید می کند. و پوشش و غیره عوارض قضیه بوده و نشانه بیانی هستند، واقعیتی که نیستند. واقعیت همان روابطی است که باید از بنیاد تغییر کند و این نتیجه خوبی است که از این بحث گرفته شد.

**سؤال:** من با چند نفر از پسرهای دانشجو در مورد پوشیدن موی سر زن بحث می کردیم و آن را بعنوان حجاب قبول نداشتم و معتقد بودم که اگر لباس متناسب باشد و خودم را بپوشم، همین حجاب است. هر کدام از اینان دلیلی را پیش کشید که می گفت: ثابت شده است که موی سر زن اشعه ای تولید می کند که روی مرد اثر می گذارد بطوریکه این باعث می شود که مرد از حالت عادی خارج شود. حالا از شما می خواهیم بگویید که این نظریه تا چه اندازه درست است؟

جواب: البته من نخواستیم که این مسئله را روی این گونه تأثیرات ببرم والا چنین چیزی ممکن است زیرا اگر قرار بود که اینگونه تأثیرات نباشد که زن و مرد با هم جمع نمی شدند و اصلاً بشری بوجود نمی آمد. ناچار باید جاذبه ها باشند و بر هم اثر کنند. و این نظریه علمی علی الاصول صحیح است. منتهی مطلب این است که آیا این «صحیح» نقش «اجتماعی» هم پیدا بکند یا نکند. تمام حرف همینجاست. نوع «پوششی» که ما پیشنهاد می کنیم که شما زنان و مردان ایران بسازید باید نوع پوششی باشد که به شما امکان بدهد که تمام این تأثیرات در روابط زناشویی به تمام و کمال وجود داشته باشد و نه اینکه نباشد. یعنی هر زنی حق دارد از مرد لذت ببرد و هر مردی هم از زن (البته در چارچوب زناشویی)، و این حق طبیعی و فطری بشر است و در اسلام نیز تمام منع های رابطه جنسی در بین زن و شوهر از بین رفته است. در قدیم منع های جنسی در جوامع بشری خیلی زیاد بود و هنوز هم وجود دارد. ولی اسلام همه آنها را نقض کرده و از بین برده است. معهداً الآن بسیاری ناکامی های جنسی وجود دارد که علتش همین منع هایی است که از قرنهای قبل در دستگاههای اطلاعاتی ما بجا مانده و ماندگار شده است. پس باید این جاذبه وجود داشته باشد که اگر نباشد زن و مرد از هم فرار خواهند کرد. منتهی ما حرفمان این است که آیا اینگونه تأثیرات نقش سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هم پیدا می کنند یا نه؟ و آیا بالاخره به تبلیغ و جا افتادن و حاکم شدن ایدئولوژی زور منجر می شود؟ و الا ما نگفتیم که آن تأثیرات از بین برود، بعکس عقیده من این است که اگر این تأثیرات این نقشها را از روابط اجتماعی از دست بدهد، تن آزاد شده و تازه جاذبه بدست آورده و عشق هم معنی می یابد. و تازه زناشویی هم مفهوم پیدا می کند. و منظور ما این نبود که بخواهیم این تأثیرات را از بین ببریم، بعکس می خواهیم اینها جای خودشان و طبیعت خودشان را بدست آورده و در نتیجه واقعیت خودشان را بدست بیاورند. مسئله همین بود.

سؤال: کیفیت این تأثیرات بر مرد آشنا و غریبه چه اندازه است؟

جواب: این تأثیرات هم بر مرد آشنا و هم بر مرد غریبه تأثیر دارد.

سؤال: با وجود مطرح بودن مسئله حجاب در جامعه و نیز روزنامه ها، نظر شما بعنوان یک روشنفکر مسلمان درباره حجاب چیست؟

جواب: همه آنها را که شرح دادم نظر بنده راجع به حجاب بود. اولاً: گفتم که نوع پوشش من و شما نباید بر اساس رابطه زور باشد. زیرا نوع پوشش را نمی توان با زور به جامعه قبولاند. اصلاً عقیده من این است که نوع پوشش شما بیان کننده این است که شما زور بکار می برید یا نمی برید. اصلاً نوع پوششستان ایدئولوژی شما را می گوید و اگر قرار باشد که لباسی را به زور به کسی بپوشانند، خوب این همان چیزی است که می خواهیم نباشد زیرا ما می خواهیم زور نباشد.

ثانیاً برای اینکه در روابط اجتماعی ما، زور اساس قرار نگیرد، «پوشش» باید به زن و مرد امکان بدهد که از رابطه ها تن با تن بعنوان یک رابطه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی آزاد بشود.

سؤال: می دانیم که انسان یا باید مجتهد باشد و یا اینکه باید تقلید کند. و برخی از افراد جامعه ما که آگاهی عمومی ندارند به این اصل ایمان دارند که با رهبری که انتخاب می نمایند، طبق خواست او و بدون تجزیه و تحلیل عمل می کنند تا انقلاب به ثمر برسد و چون خودشان رهبر را انتخاب کرده اند احتیاج به تجزیه و تحلیل دستوراتش ندارند زیرا معتقدند که راه او صحیح است و من فکر می کنم که اکثر افراد جامعه ما بعلت اینکه به رهبری که فعلاً دارند، ایمان دارند پس آنچه را که می گوید باید عمل کنند. (6)

جواب: آیا شما می دانید که در اسلام یک نفر همان قدر حق دارد که بقیه دنیا؟ بله، در اسلام و دین ما یک فرد از نظر آگاه شدن و معتقد شدن همانقدر حق دارد که بقیه. این است که می گوید: اگر شما یک نفسی را احیا بکنید، مثل این است که بشر را احیا کرده اید. پس بنابراین ما باید همه کوشش کنیم که به درجه اجتهاد برسیم و اصلاً جامعه ای که به ما وعده داده شده است، جامعه ای است که همه در آنجا اجتهاد کنند. و ما از باب ضرورت و

نادانی است که باید تقلید کنیم و مثلاً اگر من مریض شدم چون علم طب ندارم باید به پزشک مراجعه کنم. منتهی این یک حالت ایده آل نیست. ایده آل وقتی است که من خودم بدانم چه باید بکنم. توجه کردید؟ البته تا ما به آنجا برسیم خیلی راه است و چون هنوز به آنجا نرسیده ایم بنابراین از طبیبی که حاذق تشخیص می دهدیم پیروی می کنیم و این یک اصل منطقی است. اما دلیل ندارد که اگر بحث انجام بگیرد آن طبیب نیز راه بهتری را پیدا نکند. والا نمی گفتند که: «امر شما شورا است بین شما». غیر از این است؟ پس بنابراین اگر «شور» در امور باشد یعنی اینکه همان بحث آزاد انجام بگیرد نتیجه خوب ببار می آورد و آن عده کم را هم در عدد آن بقیه قرار می دهد و نیروی ما عظیم شده و پیروزی ما قطعی می گردد. انشاءالله ... همه شما موفق و پیروز باشید.

\*\*\*\*\*

### پی نوشت ها :

- 1- در فرانسه که بودم جوانی بود که خانواده اش، نسل بعد از نسل غضروف پایشان رشد می کرد و بالا می آمد و هر دو سالی یک بار باید یک مرتبه عمل جراحی می کرد و مادرش بهمین علت که این عارضه را در سینه داشت و به قلبش زده بود در گذشته بود.
- 2- به نظر من، چنانچه انسان بطور ناقص غذا بخورد، ضعیف می شود و حتی دستگاه فکریش هم ضعیف می شود اما اگر در محیط سانسور نباشد، دستگاه اندیشه اش می تواند بدنش را با آن مقدار غذایی که می خورد منطبق کند و آن مقدار غذا برای زندگی وی را کفایت می کند ولی عکس این مطلب صحیح نیست بدین معنی که اگر شما در یک دستگاه سانسور باشید، در صورت خوردن غذای خوب بدن سالم بهم نمی رسانید.
- 3- 2 و یا 3 سال قبل در فرانسه طبق یک تحقیق منتشر شده اعلام گردید ه بطور متوسط هر انسانی در هر دقیقه ای 30 تصویر جنسی می بیند. یعنی در همین متروهایی که سوار می شوند و غالب این تبلیغاتی که انجام می دهند و ... تصاویر جنسی است. حتی خود این انسانهایی که می بینید غالباً صورتهای زنده این تصاویر جنسی هستند و نیز رادیو و تلویزیون و کلیه تصاویری که وجود دارد، با مطالعه همه اینها به این نتیجه رسیدند.
- 4- در جنگ ویتنام، قبل از اینکه آمریکاییها را به جنگ ببرند به آنها تعلیم می دادند که شما به میان آدمها نمی روید بکله اینها حیواناتی شبه انسان هستند و با این روحیه آنها را به آنجا برده و کشتار می کردند. نه اینکه فکر کنید این حرف را بدون دلیل می زنم. تا بحال چندین کتاب در همین زمینه با اسناد معین چاپ شده است و در این کتابها درسهایی را که به این سربازها در کلاسها می داده اند نوشته شده است.
- 5- خواجه نصیرالدین خبر شد که پیش هلاکوخان رفته اند و به وی گفته اند که اگر این خلیفه عباسی را بگشی، زمین به آسمان می رود و آسمان هم به زمین می آید و طوفانی عجب در دنیا بوجود می آید که نسل بشر را از روی زمین می کند. هلاکوخان هم ترس برش داشته بود. خواجه نصیر پیش هلاکوخان رفت و گفت: عیبی ندارد، خلیفه را در نمد می گذاریم و او را مشت و مال می دهیم. اگر مشاهده کردیم که آثار انقلاب ظاهر گشت، فوراً دست نگهداشته و این عمل را متوقف می کنیم. و بهمین ترتیب این عمل را ادامه می دهیم تا خلیفه گشته گردد.
- 6- منظور سؤال کننده گویا این است که بدون تجزیه و تحلیل علمی راجع به مسئله حجاب، باید در رابطه با رهبری این فرمان را اجرا کنیم - ناشر .